

## گسترش مفهومی حق تعیین سرنوشت: از استقلال ملل تحت سلطه تا حق دموکراسی برای همه

علی امیدی\*

استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۵/۴/۲۴ - تاریخ تصویب: ۱۳۸۵/۷/۲۲)

### چکیده:

اهمیت آزادی انسان‌ها در تعیین مقدرات خود ارزشی است که از اواخر قرن هجده و به دنبال جنگ‌های استقلال آمریکا و انقلاب فرانسه بیشتر مورد توجه بشریت و جوامع سیاسی قرار گرفته است؛ ولی نهادینگی حقوقی و تقنین بین‌المللی این ارزش پس از جنگ جهانی اول و در قرارداد ورسای متظاهر شد. تحول مفهومی حق تعیین سرنوشت در حقوق بین‌الملل در سه بستر تاریخی قابل طرح است. در ابتدا، هدف این ایده مشروعیت دادن به تجزیه امپراتوری‌های شکست خورده در جنگ جهانی اول و اعطای استقلال تدریجی به برخی از مناطق تحت قیمومیت در چارچوب سیستم ماندا بود. ولی بعد از جنگ جهانی دوم، حق تعیین سرنوشت بیشتر به معنی استقلال سرزمین‌های تحت استعمار و انقیاد بیگانگان بسط مفهومی یافت. از دهه ۱۹۷۰، حق تعیین سرنوشت به مفهوم حاکمیت دموکراسی، رعایت حقوق بشر و تضمین حقوق اقلیت‌ها جهت‌گیری داشته است. این که تغییرات مفهومی، مدلولات و ملزومات حق تعیین سرنوشت در حقوق بین‌الملل چیست، هدف اصلی تدوین این مقاله بوده است که سعی گردید بر اساس آخرین مطالعات در این زمینه به رشته تحریر در آید.

### واژگان کلیدی:

حق تعیین سرنوشت - خودمختاری - اقلیت - دموکراسی.

## مقدمه

بخش اعظم تاریخ سیاسی بشر، تاریخ محنت‌ها و ستم‌هایی است که انسان به صورت فردی و جمعی به واسطه سلطه دیگران متحمل شده است. تحت سلطه دیگران بودن و سلب شدن آزادی انسان با سرشت و طبیعت او ناسازگار است که این امر بشریت را وادار به طغیان و سرکشی کرده است و نهایتاً در اواخر قرن ۱۸، فریاد آزادی خواهی و استقلال طلبی انسان در جنگ‌های استقلال آمریکا و انقلاب فرانسه بازتاب یافت. انقلاب فرانسه ارمغانی به نام ناسیونالیسم و آزادی را به بشریت تقدیم داشت که طبق آن ملل با تاریخ، فرهنگ، جغرافیا و تمدن مشترک مستحق دولت‌های ملی خاص خود هستند و مضافاً اینکه حکومت صرفاً یک قرارداد اجتماعی است که حاکمان صرفاً بر اساس آن و برای مدت موقت و با در نظر داشتن حقوق اساسی مردم بر آنها حکومت می نمایند. در نتیجه، مبانی متافیزیکی و فراطبیعی قدرت سیاسی پس از انقلاب فرانسه به چالش کشیده شد. به تدریج مفهوم آزادی و ناسیونالیسم در حقوق بین‌الملل به صورت مفهوم حق تعیین سرنوشت مردم (Self-Determination of Peoples) در دوره پس از جنگ جهانی اول بیان گردید. "حق تعیین سرنوشت" به معنای آزادی عمل در تعیین مقدرات و کم و کیف زندگی است و "مردم" نیز دلالت به انسان‌ها غالباً با هویت گروهی مانند ملت، مردمان تحت استعمار و نژادپرستی و اقلیت‌های قومی و مذهبی دارد.<sup>۱</sup> یکی از شاخص‌های مهم ساختار دولت‌های جهان، بافت چند قومی یا وجود اقلیت قومی-مذهبی می‌باشد. این امر باعث شده که هر از گاهی شاهد خبرهای مربوط به تنش‌ها و خشونت‌های قومی در اقصی نقاط عالم باشیم. بررسی‌هایی که در مورد ناسیونالیسم قومی و ساختار جمعیتی جهان و کشورها صورت گرفته نشان می‌دهد که تنها در ۱۴ کشور جهان بافت چند قومی حاکم نیست یا اقلیت قومی قابل توجهی وجود ندارد و در این میان فقط چهار درصد جمعیت جهان در کشورهایی زندگی می‌کنند، که تنها دارای یک گروه قومی هستند. بنابراین می‌توان گفت اصل حاکم بر جهان و جوامع، ناهمگونی قومی، نژادی و مذهبی است که به درجات گوناگون در همه کشورها و جوامع وجود دارد و همگونی قومی یک استثناء است (Sambanis, 2000: 447-449).

مطالعه‌ای در سال ۲۰۰۰ نشان می‌دهد که از پایان جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۹۷ حدود ۱۲۵ جنگ صورت گرفته است که ۸۰ مورد آن به نحوی مربوط به جنگ‌های قومی و مذهبی بوده است (Ibid:448). از پایان جنگ سرد منازعه گروه‌های قومی با دولت‌ها به‌عنوان بزرگ‌ترین

۱. در این مقاله، مردم و ملت‌ها بعضاً مترادف استفاده شده است.

چالش موجود در برابر امنیت داخلی و بین‌المللی بیشتر نقاط جهان مطرح شده است. طولانی‌ترین درگیری‌های قرن حاضر هم بر سر مسائل قومی در خاورمیانه (لبنان و عراق) و آسیای جنوبی (سريلانکا) چهره می‌نماید (Brown, 1993:6). هم اکنون نیز اخبار مربوط به تنش‌های قومی به صورت بالفعل و بالقوه در کشورهای مختلف اعم از در حال توسعه و پیشرفته (سودان، ترکیه و سريلانکا به عنوان مثال) در تیتیر رسانه‌های جهان قرار دارد. اگر انگیزه این تنش‌ها جستجو شود اکثریت آنها هدف خود را تحقق حق تعیین سرنوشت می‌دانند. در یک کنفرانس بین‌المللی به میزبانی یونسکو در بارسلونا اسپانیا در سال ۱۹۹۸ این گونه تحلیل شد که بسیاری از منازعات موجود در جهان مربوط به تقابل حق تعیین سرنوشت و حاکمیت دولت‌ها مربوط است (Michael and Onno, 1998: www.tamilnation.org). اینکه تغییرات مفهومی، مدل‌ولت و ملزومات حق تعیین سرنوشت در حقوق بین‌الملل چیست، هدف اصلی تدوین این مقاله بوده است که سعی گردید بر اساس آخرین مطالعات در این زمینه به رشته تحریر درآید. این مقاله از چهار قسمت تشکیل شده است: مباحث نظری، استقلال یا حق تعیین سرنوشت مردم (وجه بیرونی)، حق تعیین سرنوشت اقلیت‌ها، دموکراسی یا حق تعیین سرنوشت مردم (وجه درونی) و در پایان نیز نتیجه تحقیق مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### مباحث نظری

اندیشه حق تعیین سرنوشت در حقوق بین‌الملل بسیار متأثر از تحولات اندیشه دموکراسی و پارادوکس‌های آن است. اندیشمندان لیبرال دموکراسی ضمن مفروض دانستن آزادی انسان به‌عنوان حق فطری و طبیعی که نفی آن به معنی نفی بشریت است، مظهر این آزادی را حکومت دموکراتیک، یا حکومت مردم توسط مردم دانستند. متفکران دموکراسی معتقدند از ترکیب سه مفهوم آزادی، برابری و قراردادی بودن حکومت، سنتزی به نام دموکراسی برخاسته است. قوت براهین ناظر بر اندیشه دموکراسی چنان است که این مفهوم تبدیل به گفتمان مسلط در ربع آخر قرن بیستم به بعد گردیده است (Fukuyama, 1992:1-20). جوهره دیدگاه اندیشمندان سیاسی درباره آزادی و اراده انسان این است که بشر به صرف بشر بودن دارای یک دسته حقوق بنیادین است که به هیچ بهانه‌ای نمی‌توان آن را نقض کرد مظهر این حقوق بنیادین، آزادی و خودمختاری است. معنای آزادی این است که مردم بتوانند سرنوشت خویش را به دست خویش تعیین نمایند، حکومتی که مظهر چنین واقعیتی باشد، حکومت دموکراتیک می‌خوانند. در دموکراسی، حکومت متعلق به عموم مردم است که به نسبت مساوی در این حق شریکند. اما چون عملاً ممکن نیست که تمام مردم حکومت کنند، از طرف آنان عده‌ای برگزیده می‌شوند و حکومت را در دست می‌گیرند، ولی این عده که وکیل مردمند، همیشه

براساس سازوکار انتخابات تحت نظارت مردم هستند. در حکومت دموکراتیک مردم خود صاحب اختیار سرنوشت خویش هستند، قدرت حکومت در دست مردم یا نمایندگان آن است و تمام قدرت‌های حاکم بر مملکت ناشی از مردم است. بنابراین، حکومت قراردادی است که انسان‌های آزاد برای تنظیم امور خویش منعقد می‌کنند. حکومت مجاز نیست اصلی بنیادین را که قرارداد اجتماعی مبتنی بر آن است نقض کند، این اصل بنیادین همان آزادی انسان‌هاست. روسو در این باره می‌گوید:

"تمام افراد بشر آزاد و مساوی خلق شده‌اند و هیچ یک از آنها بر دیگری برتری ندارد و حق ندارد بر هموعان خود مسلط شود. زور نیز ایجاد هیچ حقی نمی‌کند. بنابراین تنها چیزی که می‌تواند اساس قدرت مشروع و حکومت بر حق را تشکیل دهد قراردادهایی است که به رضایت بین افراد بسته شده باشد" (رحیمی، ۱۳۴۷: ۲۰).

بنابراین در دموکراسی فرض بر این است که انسان‌ها آزاد و برابر هستند و این جزء سرشت انسان‌هاست. هرچه حکومتی بهتر بتواند به آزادی‌های مردم احترام بگذارد، به مفاد قرارداد فیما بین مردم بهتر رعایت شده است.

از سوی دیگر، اگر مردم عملاً می‌توانستند امور خود را از تشکیل دولت گرفته تا مشارکت در اداره جامعه توسط خویش حل و فصل می‌کردند، آنها آزادتر می‌بودند. بنابراین، هرچه حکومتی بتواند محدودیت‌های خود را بر انسان‌ها کم نماید، حکومت دموکراتیک‌تری تلقی می‌شود. نتیجه طبیعی کلام مزبور این است که هرچه مردم بیشتر به سرنوشت خویش حاکم باشند آزادتر و حکومت ناظر بر دموکراتیک تر محسوب می‌شود. معمایی که از این صغرا و کبرا برمی‌خیزد این است که در یک جامعه سیاسی جلب نظر موافق همه اعضای جامعه تقریباً غیرممکن است. بنابراین حکومت‌ها عملاً نمی‌توانند منعکس‌کننده تمامی آحاد جامعه باشند. از سوی دیگر، اگر قرار باشد در فرایند تصمیم‌گیری، نظر موافق تمامی اعضا شرط باشد، اساساً روند تصمیم‌گیری فلج خواهد شد و عملاً هیچ کاری محقق نمی‌شود. برای رفع این مشکل، نظریه اکثریت- اقلیت مطرح شد. یعنی برای پیشبرد امور و جلوگیری از فلج شدن تصمیم‌گیری باید تابع نظر اکثریت یا فرمول ۵۱ در برابر ۴۹ بود. هر چند این فرمول با دموکراسی آرمانی تطابق ندارد، ولی تجربه جوامع دموکراتیک ثابت کرده است که معضل برخاسته از اکثریت- اقلیت در فرایند دموکراتیک زوده خواهد شد، زیرا اگر گروه اقلیت بتواند با ارائه نظراتی توجه جامعه را جلب کند، آنها روزی تبدیل به اکثریت خواهند شد و به طور خودکار نقایص دموکراسی تعدیل خواهد شد.

شاید بتوان فرمول تفوق اکثریت بر اقلیت و جابجایی گروه‌های اقلیت و اکثریت را در یک جامعه همگن انسانی درست فرض کرد، ولی اگر گروه‌هایی باشند که همیشه در طیف اقلیت

قرار بگیرند چه باید کرد؟ تجربه سیاسی بشر ثابت کرد که در جامعه ناهمگون قومی- فرهنگی، گروه‌های اقلیت قومی- مذهبی باید با گروه اکثریت همگون شوند و یا گزینه حاشیه‌ای شدن را بپذیرند. به نظر "هرست هانوم" اندیشمندان دموکراسی تا قرن نوزدهم در این باره راه حل قابل توجهی مطرح نکردند (Hannum, 1996: 294). برای اینکه جامعه سیاسی دموکراتیک باشد و از سوی دیگر مردم بر سرنوشت خود حاکم باشند یا از حق فطری خود به نام آزادی و صیانت از هویت خویش برخوردار باشند، باید تدابیری اندیشید که از ادغام یا اقلیت ماندن گروه‌هایی به‌طور همیشگی جلوگیری نماید. براساس گفت‌مان لیبرال دموکراسی نهاده‌سازی حقوق ویژه اقلیت‌ها از جمله شناسایی هویت آنها سازوکاری است که این اقلیت‌ها ضمن مشارکت در تصمیمات حکومت مرکزی، به سرنوشت خویش بیشتر حاکمیت داشته باشند. حقوق بین‌الملل که نهادینگی اندیشه‌ها و رویه‌های مسلط یا متعارف را بازتاب می‌دهد اندیشه دموکراسی و رفع پارادوکس‌های آن را در حقوقی چون:

۱. حق آزادی عمل ملت‌ها در تعیین دولت، نظام سیاسی و مشارکت منظم در امور سیاسی و مدنی خویش (حق تعیین سرنوشت بیرونی و درونی)،
۲. حق اقلیت‌ها در حفظ و شکوفایی فرهنگ، مذهب و زبان خویش و تاثیر در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، نهاده‌سازی کرده است. حق اولی ناظر بر حقوق بنیادین انسانی، خصوصاً حق آزادی، است که پایه و مشروعیت دموکراسی (اعم از داخلی و بین‌المللی) را می‌سازد و حق دیگر ناظر بر تدبیر راه کاری جهت حل پارادوکس‌های ناشی از دموکراسی در حفظ حقوق اقلیت‌ها است.

### استقلال سیاسی و حق تعیین سرنوشت مردم (وجه بیرونی)

حق تعیین سرنوشت یکی از اصول پایه شناخته شده طی نیم قرن اخیر است، به طوری که بسیاری آن را به مثابه عناصر اساسی مشروعیت تلقی می‌نمایند. دیوان دادگستری بین‌المللی در جریان بررسی قضیه دیوار حایل (۲۰۰۴) با تأیید مجدد نظر قبلی خود در سال ۱۹۷۱، این اصل را به عنوان یکی از اصول اساسی و پایه حقوق بین‌الملل معاصر شناخته است و تعهد کشورها را نسبت به آن از نوع "تعهد عام" (Erga Omnes) تعبیر کرده است (ICJ Reports 2004: 155). با این همه، بررسی دقیق اصل تعیین سرنوشت، نقاط ابهام آن را بیش از پیش روشن می‌سازد. این اصل که با خطابه ویلسون در جلسه ۱۱ فوریه ۱۹۱۸ کنگره آمریکا به وجود آمد، چندین بار در چهارده اصل معروف ویلسون تکرار شده است. البته در آن زمان برداشت کلی که از این اصل مستفاد می‌شد توجیه تجزیه امپراتوری‌های شکست خورده در

جنگ جهانی اول و ایجاد نظام ماندا بود. این اصل سپس در اسناد دیگری چون منشور آتلانتیک و اعلامیه یالتا- خصوصاً در بخش مربوط به اروپا - تأکید گردید (کلیبار، ۱۳۶۸: ۱۷۳). با این وصف، در این دوره این مفهوم از دامنه‌ای محدود برخوردار بود، در آن زمان، جنبه حقوقی حق تعیین سرنوشت توسط دو کمیته کارشناسان جامعه ملل (در ارتباط با جزایر اولاند) بررسی می‌شد و هر دو کمیته به این نتیجه رسیدند که این اصل یک قاعده الزام‌آور حقوق بین‌الملل به حساب نمی‌آید. آنها هم چنین بر نظر مخالف خود در بودن هرگونه حق تجزیه‌طلبی تأکید کردند (Report of International committee of Jurists, 1920:5).

بعد از جنگ جهانی دوم، رسمی‌ترین متنی که این اصل را در خود گنجانده، بند ۲ از ماده ۱ "منشور ملل متحد" است که اصل مزبور را از جمله اهداف "سازمان ملل متحد" تلقی کرده، از آن چنین یاد کرده است: "توسعه روابط دوستانه میان ملل بر مبنای احترام به اصل تساوی حقوق مردم و حق ایشان در تعیین سرنوشتشان..." (کلیبار، ۱۳۶۸: ۱۷۳).

بند ۲ ماده ۱ منشور، توسعه روابط ملتها براساس تساوی حقوق و حق تعیین سرنوشت مردم را یکی از اهداف منشور ملل متحد یاد می‌کند. ماده ۵ منشور نیز مجدداً بر همین مطلب به عنوان تعهدی الزام‌آور برای کشورها تصریح دارد. تصریحات دیگری در ارتباط با این مفهوم در بندهای ب مواد ۷۳ و ۷۶ منشور مشاهده می‌شود. هر چند اشارات به عمل آمده در منشور به حق تعیین سرنوشت ملتها بسیار کلی بوده و فاقد تعریف و حدود و ثغور معین است، لیکن تحولات متعاقب در نظریه و همچنین در رویه سازمان ملل و کشورها تا حدی به این مفهوم معنی بخشید، چنانکه در عمل نیز به اصل تعیین سرنوشت به عنوان مبنای حقوقی استعمار زدایی و مقابله با تبعیض نژادی مورد استناد قرار گرفته است. از جمله این تحولات می‌توان از قطعنامه‌های متعدد که توسط مجمع عمومی و شورای امنیت در ارتباط با استعمار زدایی و همچنین بیان اصول حقوق بین‌الملل صادر شده و معاهداتی که در آن اصل تعیین سرنوشت ملتها مورد تأیید و تصریح واقع شده است، نام برد. از میان این اسناد، قطعنامه مشهور ۱۵۱۴ مجمع عمومی تحت عنوان "اعلامیه اعطای استقلال به ملتها و سرزمین‌های مستعمره" (کلیبار، ۱۳۶۸: ۱۷۳) و قطعنامه ۲۶۲۵ مجمع عمومی تحت عنوان "اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل راجع به روابط دوستانه ملتها" از حیث تصریح و تعریف اصل تعیین سرنوشت ملتها به عنوان یکی از اصول حقوق بین‌الملل حائز اهمیت انکارناپذیر هستند ([http://www.tamilnation.org/selfdetermination/instruments/70\\_2649\\_GA\\_Resolution.htm](http://www.tamilnation.org/selfdetermination/instruments/70_2649_GA_Resolution.htm)).

در همین ارتباط، مجمع عمومی که در ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶، رسماً و بالاتفاق، پیش‌نویس دو میثاق بین‌المللی مربوط به حقوق سیاسی و مدنی و حقوق اقتصادی و اجتماعی را تصویب کرده بود، آنها را برای امضاء و تصویب تسلیم کشورها کرد. این میثاق‌ها در سال ۱۹۷۶ به اجرا

گذاشته شد. ماده نخست هر یک از این دو میثاق در نخستین بند خود اعلام می‌دارد که "همه مردم اختیار تعیین سرنوشت خویش را دارا هستند و بنابراین مختارند نظام سیاسی خویش را معین کرده و آزادانه به توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی خویش همت گمارند" ([http://www.unhcr.ch/html/menu3/b/a\\_ccpr.htm](http://www.unhcr.ch/html/menu3/b/a_ccpr.htm)).

بالاخره، برابر بند سوم میثاق، هم‌چنین کشورهایی که مسئولیت اداره سرزمین‌های غیر خودمختار و تحت قیمومت را به‌عهده دارند، موظفند "برابر مقررات منشور ملل متحد، وسایل تحقق حق آزادی مردم در سرنوشت خود را تسهیل نموده آن را محترم شمارند" (Ibid). عده‌ای معتقدند که حق تعیین سرنوشت با به اجرا درآمدن این دو میثاق در سال ۱۹۷۶ اثر حقوقی الزام‌آور به خود گرفته است (Lapidoth, 1995:20). مفهومی که عمده اسناد و منابع حقوقی بین‌المللی از حق تعیین سرنوشت ملت‌ها به دست می‌دهند این است که به همه ملت‌ها از حق تعیین سرنوشت برخوردارند و به موجب آن وضعیت سیاسی و مسیر توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را آزادانه و بدون مداخله از خارج تعیین و دنبال می‌نمایند<sup>۱</sup>. البته، در این تعریف، اصل تعیین سرنوشت مردم در قالب عباراتی کلی بیان شده و حدود و ثغور و ابعاد دقیق آن کاملاً مشخص نیست. یکی از عواملی که حدود و ثغور این اصل را مشخص می‌کند بستر تحول تاریخی آن است. اصل تعیین سرنوشت مردم در دوره بعد از جنگ جهانی دوم عمدتاً در ارتباط با استعمار زدایی تکامل یافت و عمده قطعنامه‌ها و اسناد مربوط نیز دارای مضامین ضد استعماری هستند، به طوری که به نظر می‌رسد منظور اصلی از طرح اصل تعیین سرنوشت مردم در این اسناد مقابله با اعمال سلطه قدرت‌های خارجی بر ملت‌ها بوده است (Van Der Vyver, 2000: 11-13).

آنچه که مسلم است این است که اصل تعیین سرنوشت مردم در قلمرو ضد استعماری آن به عنوان مبنای حقوقی خلع ید از قدرت‌های استعماری تبلور یافته و در عمل نیز در همین قلمرو مورد استناد و استفاده واقع گردیده است. قضایای عمده‌ای هم که در آن دیوان دادگستری بین‌المللی فرصت بررسی و تایید اصل تعیین سرنوشت ملت‌ها را یافته است مرتبط با روند استعمار زدایی و سرزمین‌های فاقد حاکمیت (Non-governing territory) هستند.

در نظریه مشورتی ۱۹۷۱ راجع به وضعیت نامیبیا (ICJ Rep., 1971:16) و سپس در نظریه مشورتی ۱۹۷۵ راجع به صحرای غربی (ICJ Rep., 1975:12) دیوان دادگستری بین‌المللی تأکید کرده است که اصل تعیین سرنوشت مردم از اصول مسلم حقوق عرفی بین‌المللی است که اعمال آن مستلزم "بیان آزادانه اراده واقعی ملت‌هاست و از این‌رو می‌تواند برای خاتمه دادن به

۱. اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل راجع به روابط دوستانه ملت‌ها (۱۹۷۰)، صدر قسمت راجع به اصل تعیین سرنوشت ملت‌ها.

کلیه وضعیت‌های استعماری مورد استناد واقع شود" (Ibid). همچنین در سال ۱۹۹۵ در جریان قضیه تیمور شرقی، دیوان دادگستری بین‌المللی آن را از مصادیق و سرزمین‌های فاقد حاکمیت دانسته است که مردم آن از حق تعیین سرنوشت برخوردارند. به عبارت دیگر، دیوان از جهت ماهوی آن را در ادامه روند استعمارزدایی تلقی کرده نه جدایی‌طلبی (Drew, 1999: www.tamilnation.org)

بنابراین علی‌رغم عام بودن تعریفی که دیوان از اصل تعیین سرنوشت مردم ارائه داد، چگونگی تسری و اعمال این اصل به وضعیت‌های غیراستعماری و به جنبه داخلی اصل تعیین سرنوشت تا به حال مورد بررسی دیوان قرار نگرفته و نظر صریحی در این مورد وجود ندارد. از سوی دیگر، رویه سازمان ملل در خصوص اجرای اصل تعیین سرنوشت نشان می‌دهد که تا دهه ۱۹۷۰ این اصل اساساً در ارتباط با وضعیت‌های استعماری، تبعیض نژادی و سرزمین‌های تحت اشغال و انقیاد مورد توجه عمده این نهاد بوده و در عمل نیز عمدتاً در این گونه موارد سازمان ملل متحد خود را موظف به مداخله یافته است. حتی در گزارش ۱۹۹۸ دبیرکل راجع به حق تعیین سرنوشت، موارد فلسطین و صحرای غربی از مصادیق سرزمین‌های فاقد حق تعیین سرنوشت تلقی گردیده و نسبت به ادامه این وضعیت ابراز نگرانی شد. بدیهی است که دو مورد فوق از مصادیق سرزمین‌های تحت اشغال از منظر سازمان ملل تلقی می‌شوند (Report of Secretary-General, 1998, A/53/280).

بنابراین مداخلاتی که از سوی سازمان ملل صورت گرفته و حمایت‌های سیاسی و اقتصادی دیگر کشورها از ملت‌هایی که تحت سلطه استعماری و یا تبعیض نژادی بوده‌اند نه تنها مغایر حقوق بین‌المللی تلقی نشده بلکه مورد تشویق نیز واقع شده است. در مواردی مداخلات سازمان ملل متحد در حمایت از ملت‌های فاقد حق تعیین سرنوشت از حمایت سیاسی صرف فراتر رفته و در آن شورای امنیت مبادرت به وضع مجازات‌ها و اقدامات اجرایی خاص تحت فصل هفتم منشور کرده است.<sup>۱</sup>

محور مشترک موارد عمده که حق تعیین سرنوشت در آنها مستند مداخله سازمان ملل متحد قرار گرفته است مقابله با سلطه استعماری خارجی بوده است. البته وجود رژیم‌های تبعیض نژادی آفریقایی جنوبی و رودزیا الزاماً سلطه استعماری از خارج تلقی نشده است بلکه به لحاظ تحمیل رژیم تبعیض نژادی از داخل مسأله نقض حق تعیین سرنوشت مطرح گردیده

۱. ر.ک: قطعنامه‌های شماره ۲۱۶ و ۲۱۷ صادره در ۱۹۶۵ و ۲۲۱ صادره در ۱۹۶۶ علیه رودزیا. طی دو قطعنامه اول شورای امنیت اعلامیه استقلال رودزیا و تأسیس رژیم تبعیض نژادی را محکوم و از کشورهای دیگر خواست از شناسایی این رژیم و ازارانه تجهیزات نظامی به آن خودداری می‌کنند. در قطعنامه ۲۲۱ شورای امنیت ضمن تحریم صدور محصولات نفتی به رودزیا از بریتانیا خواست تا در صورت ضرورت با استفاده از زور از صدور نفت به رژیم رودزیا ممانعت به عمل آورد. شورای امنیت نیز طی قطعنامه‌های متعددی تحریمات اقتصادی تحت فصل هفتم منشور علیه رژیم آفریقایی جنوبی وضع کرده است.



و موجب مداخله بین‌المللی شده است. به هر حال در این موارد خاص نیز، صرف‌نظر از تاریخچه استعماری رژیم‌های تبعیض نژادی آفریقای جنوبی و رودزیا، ممنوعیت آشکار و مسلم تبعیض نژادی به عنوان یکی از قواعد بنیادین حقوق بین‌الملل، مداخله در حمایت از حق تعیین سرنوشت این ملت‌ها را موجه ساخته است.<sup>۱</sup>

روشن است که در ربع اول حیات سازمان ملل، اصل تعیین سرنوشت مردم عمدتاً در ارتباط و در جریان استعمار زدایی و سرزمین‌های فاقد حاکمیت تکامل پیدا کرده است. ماحصل فعالیت‌های ملل متحد بین سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۹، استقلال ۷۰ سرزمین بود؛ از ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۵ نیز ۲۸ سرزمین دیگر به استقلال رسیدند و مورد آخر نیز استقلال تیمور شرقی در ۱۹۹۹ بود که البته جزو سرزمین‌های غیرخودمختار محسوب می‌شد (اخوان خرازیان، ۱۳۸۶: ۱۱۵). بنابراین با توجه به پایان استعمارزدایی و نادر بودن سرزمین‌های فاقد حاکمیت، این سؤال مطرح می‌شود که آیا کاربرد اصل تعیین سرنوشت نیز در حقوق بین‌الملل پایان یافته است و یا اینکه باید با توجه به وسعت و عام بودن مفهوم اصل تعیین سرنوشت قلمروهای جدیدی را که اصل تعیین سرنوشت می‌تواند در آن مورد استناد قرار گیرد، باز شناخت.

در تحقیق برای تطبیق و اعمال اصل تعیین سرنوشت در قلمروهای جدید، سؤال اساسی که از نظر حقوق بین‌الملل مطرح است این که آیا اصل تعیین سرنوشت به قلمروهای دیگری غیر از استعمار زدایی قابل اعمال است یا خیر؟ پاسخ به این سؤال همان تغییرات مفهومی جدید است که حق تعیین سرنوشت در دهه‌های گذشته به خود دیده است.

### اقلیت‌ها و حق تعیین سرنوشت

به نظر حقوقدانانی چون کاسسه، ابعاد مفهوم حق تعیین سرنوشت به مرور زمان دقیقتر و شفاف‌تر شده است. همان‌طور که گفته شد این مفهوم در ابتدا بیشتر در مورد سرزمین‌های تحت سلطه، استعماری و رژیم‌های نژادپرست مصداق داشت ولی از اواسط دهه ۱۹۶۰ به بعد که اکثریت سرزمین‌های تحت استعمار استقلال کسب کردند مفهوم حق تعیین سرنوشت در مورد اقلیت‌ها و مردم زیر سلطه کشورهای استبدادی تسری مفهومی و مصداقی پیدا کرد (Cassese, 1995: 341). حق تعیین سرنوشت برای اقلیت‌ها دو مفهوم زیر را متبادر می‌کند:

۱. خودمختاری سرزمینی و فرهنگی (Territorial and Cultural Autonomy)؛

۲. مشارکت موثر اقلیت‌ها در تصمیم‌گیری‌های کلان جامعه.

۱. تنها مورد استثنایی دیگر که در آن اصل تعیین سرنوشت در قلمروی غیر از استعمارزدایی مورد استناد قرار گرفته است، حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین است (ر.ک قطعنامه جلسه اضطراری سال ۱۹۸۱ مجمع عمومی به شماره. ES - 7/2).

درباره مفهوم اقلیت یا عضو اقلیت یک تعریف پذیرفته شده عمومی وجود ندارد. طبق تعریفی که "فرانچسکو کاپوتورتی" (مخبر اسبق سازمان ملل در امور اقلیت‌ها) ارائه کرده است:

"اقلیت عبارت از گروهی است که از لحاظ عددی در مقایسه با کل جمعیت یک جامعه رقم نازلی را تشکیل می‌دهد و میزان نفوذ آنها در جامعه پایین است، اعضای آن دارای یک دسته ویژگی‌های زبانی، مذهبی و قومی بوده که با بقیه جمعیت جامعه تفاوت دارد و اعضای اقلیت‌ها دارای حس همبستگی برای حفظ فرهنگ، سنن، مذهب و زبانشان می‌باشند" (Capotorti, 1985:385).

تا قبل از جنگ جهانی اول، اقلیت‌ها چندان تحت حمایت نبودند؛ آنها اغلب از تبعیض اعمالی علیه خود رنج می‌بردند، و تنها شمار اندکی قانون و معاهده در جهت حفظ برابری و حمایت از آنها دایر بر آزاد گذاشتن آنها در دنباله‌روی از آداب، سنن و مذهب خود وجود داشت. پس از جنگ جهانی اول از حقوق اقلیت‌ها در پاره‌ای از کشورها- کشورهای جدیدالتأسیس، کشورهایی که قلمرو سرزمینی خاک آنها افزایش یافته و کشورهای شکست خورده (به‌استثنای آلمان)- حمایت به عمل آمد، این حمایت یا در پی انعقاد یک معاهده بین‌المللی چند جانبه یا دو جانبه و یا در آستانه پذیرش کشوری به عضویت جامعه ملل به وقوع می‌پیوست. یک ساز و کار نظارتی مرتبط با جامعه ملل نیز به دنبال این تحولات تمهید گردید. در برخی از کشورها، نه تنها به اقلیت‌ها اجازه داده شد که از حقوق اساسی برای حفظ هویت خود برخوردار باشند، بلکه نوعی خودمختاری شخصی جهت حفظ شاخص‌های فرهنگی نیز به آنها داده شد (امیدی، ۱۳۸۰: ۱۱۷).

پس از جنگ جهانی دوم، تأکید مجامع جهانی بر حمایت از حقوق افراد متمرکز شد تا گروهها؛ نتیجتاً بسیاری از معاهدات مربوط به حقوق بشر چندان توجهی به مسأله اقلیت‌ها نمی‌کرد. غفلت از توجه به اقلیت‌ها سه دلیل داشت: اولاً، تصور براین بود که می‌توان حقوق اقلیت‌ها را با تدوین و تصویب معاهدات و کنوانسیون‌های حقوق بشر به ویژه با عنایت به اصل عدم تبعیض پوشش داد؛ ثانیاً بین دو جنگ جهانی مواردی وجود داشت که برخی اقلیت‌ها به دولت متبوع خود که شهروند آن بودند، وفاداری نشان ندادند و با دول خارجی که با آن شباهت زبانی و فرهنگی داشتند دست همکاری می‌دادند؛ ثالثاً از آن‌جا که بسیاری از اقلیت‌ها در پایان جنگ جهانی دوم به موطن‌های اصلی خود بازگشتند، در محافل سیاسی تصور براین شد که مسأله اقلیت‌ها تا حد زیادی حل شده است (همان). اما دیری نگذشت که طرفداران حقوق اقلیت‌ها متوجه شدند که مقررات و قواعد موضوعه حقوق بشر به تنهایی برای حفظ حقوق اقلیت‌ها کافی نمی‌باشد. نتیجه این شد که جامعه بین‌المللی دوباره توجه خود را به قضیه اقلیت‌ها معطوف ساخت. اولین پیشرفت کاری در این زمینه مفاد مندرج در ماده ۲۷ میثاق

بین‌الملل حقوق سیاسی و مدنی (۱۹۶۶) بود که مقرر می‌دارد: "در کشورهایی که در آنها اقلیت‌های زبانی، مذهبی و قومی وجود دارند، افراد متعلق به آنها نباید از حقوق خود محروم گردند، آنها باید بتوانند طبق فرهنگ و مذهب خود عمل کرده و براساس زبان خود مرادده نمایند" (Thornberry, 1991: 141). هرچند مفاد ماده فوق‌الذکر دامنه محدود داشته، ولی آغازی خوب برای تلاش‌های بین‌المللی در جهت حفظ حقوق اقلیت‌ها به حساب می‌آید. البته اسناد حقوقی دیگری دال بر حقوق اقلیت‌ها به تصویب جامعه بین‌المللی رسیده است. "کمیته حقوق بشر"، نهاد مسئول نظارت بر اجرای میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، به موجب پروتکل اختیاری مربوط به همین میثاق، شکایت‌های داشته که مدعی بودند قربانی نقض ماده ۲۷ شده‌اند. "معاهده پیکار با تبعیض آموزشی" که در ۱۹۶۰ به تصویب کنفرانس عمومی یونسکو رسیده است، از حق اقلیت‌های ملی برای انجام دادن فعالیت‌های آموزشی مطلوب خودشان حمایت ویژه به عمل می‌آورد (ماده ۵) و هرگونه تبعیضی را نسبت به هر گروهی از اشخاص ممنوع می‌کند. (ماده اول) (لویین، ۱۳۷۷: ۶۸).

با تشدید جنگ سرد تلاش‌های مربوط به حقوق بشر، از جمله حقوق اقلیت‌ها مدتی به فراموشی سپرده شد. با آرام شدن جو سیاسی، اقداماتی در جهت شناسایی حقوق اقلیت‌ها در مجامع بین‌المللی خصوصاً سازمان ملل و کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا (این مجمع در سال ۱۹۹۵ به سازمان امنیت و همکاری در اروپا تغییر نام یافت) صورت پذیرفت. کامل‌ترین سندی که منحصراً به حقوق اقلیت‌ها می‌پردازد، "اعلامیه حقوق اشخاص متعلق به اقلیت‌های ملی یا قومی، دینی و زبانی" است که در ۱۹۹۲ در مجمع عمومی ملل متحد به اتفاق آراء به تصویب رسیده است. در دیباچه این اعلامیه آمده است که "ترویج و تحقق حقوق اشخاص متعلق به اقلیت‌ها بخش جدایی‌ناپذیر تحول جامعه... در یک چارچوب دمکراتیک مبتنی بر حاکمیت قانون است...". در ماده اول اعلامیه از دولت‌های عضو خواسته شده که هویت اقلیت‌ها را شناسایی و تقویت کنند. مجمع عمومی نیز دولت‌ها را دعوت کرده که "برای ترویج علمی ساختن شایسته و بایسته اصول این اعلامیه، تمام تدابیر ضروری را، به‌ویژه در عرصه قانون‌گذاری، در پیش گیرند" (لویین: ۶۷).

در گزارش "دستور کار برای صلح" از سوی پطروس پطروس غالی دبیر کل اسبق سازمان ملل متحد که یک سند مهم بین‌المللی مورد استناد قرار می‌گیرد خاطر نشان می‌شود که به‌رغم همکاری فزاینده دولت‌ها در چارچوب اتحادهای منطقه‌ای و قاره‌ای، "ملی‌گرایی و استقلال‌طلبی در این جا و آن جا با شدتی تازه پدیدار می‌شوند و مبارزات خشونت‌آمیز قومی، دینی، اجتماعی، فرهنگی یا زبانی، وحدت و یکپارچگی دولت‌ها را به مخاطره می‌افکند." او همچنین تأکید می‌ورزد که "یکی از شرایط ضروری برای حل این مسائل، رعایت حقوق بشر

و به‌ویژه حقوق اقلیت‌ها- اعم از اقلیت‌های قومی یا دینی، اجتماعی یا زبانی- است.<sup>۱</sup> (لوین: ۶۹)

در سطح اروپا مهم‌ترین سندی که در این راستا بیرون آمد، "سند ملاقات کپنهاگ"<sup>۱</sup> (کنفرانسی در باب ابعاد انسانی اعضای کنفرانس امنیت و همکاری اروپا) بود. هر چند این سند از لحاظ حقوقی الزام‌آور نیست، ولی قطعاً از اهمیت سیاسی زیادی برخوردار می‌باشد. این سند مقرر می‌دارد که مسائل مربوط به اقلیت‌های ملی باید در یک چارچوب سیاسی دموکراتیک و براساس حاکمیت قانون حل و فصل گردد؛ اشخاص وابسته به اقلیت‌های ملی از حقوق انسانی بدون هیچ تبعیضی برخوردارند؛ وابستگی یک شخص به یک اقلیت قومی- ملی به انتخاب وی برمی‌گردد و شخصی بخاطر این انتخاب نباید متحمل هیچ‌گونه تبعیضی گردد؛ و اعضای یک اقلیت حق تأسیس نهادهای خاص خود و برقراری قرارداد فی‌مابین در داخل کشورشان و با اعضای گروه خود که در خارج مستقرند را دارند. این سند، دولت‌ها را موظف به حفظ هویت اقلیت‌های ملی می‌کند و دولت‌ها باید در مراکز فرهنگی و تحصیلی خود مواریث فرهنگی اقلیت‌ها را مورد ملاحظه قرار دهند. همچنین اقلیت‌ها باید فرصت مشارکت مؤثر در امور عمومی دولت متبوع خود را داشته باشند. این سند همچنین اعضای اقلیت‌ها را ملزم می‌سازد که تمامیت ارضی دولت متبوع خود را محترم بشمارند (امیدی، ۱۳۸۰: ۱۱۹).

سند کپنهاگ، اعطای خودمختاری را یکی از راه‌های ممکن تحقق اهداف مورد نظر این سند برمی‌شمرد. طبق ماده ۳۵ این سند، دولت‌های امضاءکننده باید گام‌هایی را جهت حفظ و ایجاد شرایط برای ارتقاء هویت مذهبی، زبانی، فرهنگی و قومی بردارند و یکی از راه‌های بارز تحقق این امر، اعطای خودمختاری به این اقلیت‌ها می‌باشد. البته دولت‌ها می‌توانند طبق شرایط و مقتضیات خود عمل کرده و دامنه خودمختاری را بنا به صلاح‌دید خود تعیین نمایند (همان).

مسئله اقلیت‌ها طی گردهمایی کارشناسان اقلیت‌های ملی که در چارچوب کنفرانس امنیت و همکاری اروپا در جولای ۱۹۹۱ در ژنو تشکیل شد، مورد بحث و بررسی قرار گرفت. در این گردهمایی کارشناسان طی گزارشی نظر دادند که "موضوع اقلیت‌های ملی... یک مقوله مشروع بین‌المللی بوده و منحصرأ در مقوله امور داخلی کشورهای مربوطه نمی‌گنجد" (همان: ۱۲۰). آنها همچنین تأکید کردند در مناطقی که غالباً یک اقلیت ملی ساکن هستند، حقوق انسانی باید بدون تبعیض برای همه ملحوظ شود (همان). قسمت چهارم گزارش مزبور به خودمختاری اشاره شده است. در این قسمت می‌خوانیم:

<sup>۱</sup> "Document of the Copenhagen Meeting of the Conference on the Human Dimension of the CSCE".

"با توجه به تنوع نظام‌های قانون اساسی کشورها شرکت کننده که اقتباس رویه واحد را مشکل می‌کند؛ از این رو آنها به نتایج مطلوبی که صبغه دمکراتیک دارد رسیدند. این نتایج که متضمن اعطای نوعی خودمختاری یا خودگردانی است عبارتند از:

- حضور نمایندگان اقلیت‌ها در نهادهای تصمیم‌گیری و مشورتی؛
  - ایجاد نهادهای انتخابی و مجامع خاص برای رتق و فتق امور اقلیت‌ها؛
  - مراکز اداری خودمختار و محلی و همچنین ایجاد خودمختاری سرزمینی شامل نهادهای مشورتی، قانون‌گذاری و اجرایی در قالب انتخابات آزاد و دوره‌ای؛
  - خودگردانی شخصی و یا اداری در جاهایی که خودمختاری سرزمینی مقدور نیست؛
  - ایجاد دولت غیرمتمرکز و دارای شکل و شمایل محلی (همان: ۲۵-۱۲۰).
- مفاد گزارش کارشناسان اقلیت‌های ملی ژنو در سند مسکو در سال ۱۹۹۱ تحت عنوان "سند گردهمایی مسکو در باره ابعاد انسانی کنفرانس امنیت و همکاری اروپا"<sup>۱</sup> مورد تأیید و تأکید قرار گرفت. تصمیمات ۱۹۹۲ هلسینکی نیز ضمن پیش‌بینی انتصاب یک کمیسیون عالی اقلیت‌های ملی، مقرر داشت که این شخص وظیفه ارائه "هشدار اولیه" و توصیه "اقدام اولیه" در قبال تنش‌های مربوط به اقلیت‌های ملی را خواهد داشت (International Legal Materials, 1992: 1395 - 1399).

مسأله اقلیت‌های قومی به طور گسترده در جریان بحران یوگسلاوی مورد توجه دوباره قرار گرفت. در ۲۷ اوت ۱۹۹۱ جامعه اروپا یک کنفرانس صلح (که در لاهه تشکیل شد) و یک کمیسیون داوری (یا کمیسیون بادیتتر) در رابطه با ابعاد مختلف بحران یوگسلاوی تأسیس کرد. در کنفرانس صلح مسائل مختلفی مورد بحث قرار گرفت که یکی از آنها "پیش‌نویس کنوانسیون کارینگتون در ۴ نوامبر ۱۹۹۱" بود که در برخی از مفاد این کنوانسیون به مسأله اقلیت‌های ملی توجه شد؛ شرکت کنندگان این کنفرانس توصیه تشکیل ساختارهای خودمختار (که عهده‌دار وظایف قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی باشد) برای مناطقی که اقلیت‌ها در آنجا اکثریت را تشکیل می‌دهند، ارائه نمودند (امیدی: ۱۲۱).

افزون براین، در اجلاس فوق‌العاده "همکاری سیاسی اروپا" (EPC) که در سطح وزیران در بروکسل برگزار شد، بیانیه‌ای تحت عنوان "رئوس راهنما برای شناسایی دولت‌های جدید در اروپای شرقی و اتحاد شوروی" منتشر گردید که در آن مواردی در رابطه با حفظ و رعایت حقوق اقلیت‌ها آمده است. پافشاری جامعه اروپا مبنی بر تعهد قانون اساسی دولت‌ها

<sup>1</sup>. Document of the 1991 Moscow Meeting of the Conference on the Human Dimension of the CSCE.

برای اعطای خودمختاری به گروه‌ها و مناطق مشخص کشورشان از دیگر مطالب قابل توجه در این موضوع است. شاید خودمختاری به این دلیل تجویز می‌شد تا مرهمی بر دردهای ناشی از اتحاد اجباری و مکانیکی بوده باشد (همان). کمیسیون داوری - که متشکل از ۵ عضو و توسط دیوان‌های قانون اساسی کشورهای عضو جامعه اروپا انتخاب شدند - به نوعی با مسأله اقلیت‌ها برخورد داشته است. هرچند این کمیسیون به مقوله خودمختاری صراحتاً اشاره نکرد، ولی با استناد به "پیش‌نویس کنوانسیون کارینگتون" به نوعی آن را مورد توجه قرار داد. "کمیسیون داوری" هم‌چنین تأکید کرد که مسائل ناشی از جانشینی دولت‌ها باید طبق حقوق بین‌الملل و با توجه ویژه به حقوق انسانی و حقوق افراد و اقلیت‌ها حل و فصل گردد. این کمیسیون همچنین افزود که برای اقلیت‌های زبانی، مذهبی و قومی حق شناخته شدن هویت‌شان براساس حقوق بین‌الملل محفوظ است (International Legal Materials 31,1994: 1494 - 1499).

کمیسیون بادیتر نیز اعلام کرد که معیارهای حقوق بین‌الملل، دولت‌ها را ملزم به رعایت حقوق اقلیت‌ها به‌عنوان "قواعد بی‌چون و چرا" کرده است. این کمیسیون هم‌چنین پیشنهاد کرده است که به اعضای گروه‌های اقلیت (در این مورد کمیسیون به صرب‌های ساکن در کرواسی اشاره دارد) اجازه داده شود که ملیت خود را به اختیار خود براساس حق تعیین سرنوشت مشخص نمایند (امیدی: ۲۲-۱۲۰). اما در تلاش‌های بعدی که برای حل بحران بوسنی صورت گرفت حرفی از خودمختاری به میان نیامد. از این رو در توافقات دیتون که با میانجیگری آمریکا در دسامبر ۱۹۹۵ به انجام رسید، حقوق بشر در رأس همه چیز از جمله خودمختاری قرار گرفت (همان). نقطه عطف حقوق بین‌الملل در خصوص حفظ هویت اقلیت‌ها را می‌توان اقدامات شورای امنیت در ایجاد منطقه امن در کردستان عراق در سال ۱۹۹۱ و بر اساس قطعنامه ۶۸۸ و صدور قطعنامه ۱۲۴۴ در تاریخ ۱۰ ژوئن ۱۹۹۹ در خصوص کوزوو ذکر کرد. در قطعنامه ۱۲۴۴ با استقبال از تصمیم یوگسلاوی، در بند ۵ قسمت ضمیمه قطعنامه شورای امنیت چنین آمده است. "مردم کوزوو می‌توانند از خودمختاری ماهوی در داخل جمهوری فدرال یوگسلاوی برخوردار باشند". هم‌چنین در بند ۸ قطعنامه، چنین مقرر می‌گردد. "روند سیاسی به سمت تأسیس یک چهارچوب موافقتنامه موقت سیاسی که خودگردانی ماهوی برای کوزوو ایجاد نماید باید با در نظر گرفتن توافقات پرامبویه و اصول حاکمیت و تمامیت ارضی جمهوری یوگسلاوی و دیگر کشورهای منطقه صورت پذیرد. و مذاکرات بین طرفین برای حل و فصل مسائل نایستی تأسیس نهادهای خودگردان و دمکراتیک را به تأخیر انداخته یا از بین برد" (http://www.nato.int/Kosovo/docu/u990610a.htm).

مواردی چون کوزوو و منطقه امن شمال عراق نشان داد که در برخی شرایط، برقراری سیستم خودمختاری الزامی است. این الزام در جایی است که شورای امنیت تنها راه حفظ

هویت اقلیت‌ها را برقراری خودمختاری تشخیص می‌دهد و یا به هنگامی که دولت مرکزی، حقوق اقلیت‌ها را به سختی در معرض تهدید قرار می‌دهد. علی‌ایحال، دیدگاه جامعه بین‌المللی در قبال حق تعیین سرنوشت اقلیت‌ها بسیار محتاطانه، محافظه‌کارانه و براساس واقعیات موجود، از جمله دولت-محوری بودن نظام بین‌الملل شکل گرفته است. در رویکرد جامعه بین‌الملل، مرزهای دولت‌های تثبیت شده یک واقعیت غیرقابل انکار و تغییر است و حق تعیین سرنوشت تنها با احترام تمامیت ارضی، برای تعیین حاکمان یک کشور مصداق دارد (Cassese:346-834). به نظر کاسسه، حتی مفهوم دمکراسی نمایندگی نیز در متون بین‌المللی از جمله میثاقین ۱۹۶۶ ناظر بر حقوق مدنی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی با قاطعیت تعریف و تجویز نشده است، به طوری که مهم‌ترین اسناد بین‌المللی (میثاقین، اعلامیه روابط دوستانه و سند پایانی هلسینکی در ۱۹۷۵) همگی بین حق تعیین سرنوشت از یک سو و حمایت از اقلیت‌ها تفاوت آشکاری قائل شده‌اند. دولت‌ها آشکارا از تدوین اسنادی که بین این دو پیوند قائل باشد دوری گزیده‌اند (Ibid).

از یک سو، جامعه بین‌المللی با تفسیر موسع حق تعیین سرنوشت که مساوی با جدایی‌طلبی باشد مخالفت شدید دارد و حتی ممکن است چنین تفسیری به خونریزی شدیدی منجر شود و از سوی دیگر، رعایت حقوق افراد و گروه‌ها (شامل اقلیت‌ها) در زمره وظیفه دولت‌ها شناخته شده است. به نظر کاسسه سازوکاری که این دو را به یکدیگر آشتی می‌دهد "خودمختاری" است (Ibid:350-351). به نظر کاسسه، هرچه که مفهوم حق تعیین سرنوشت از استقلال خواهی و جدایی‌طلبی فاصله بگیرد، شکاف بین حق قانونی و واقعیت سیاسی نظام بین‌الملل بسیار کاهش می‌یابد. وی با صحنه گذاشتن بر مصوبات "نشست کارشناسان کنفرانس امنیت و همکاری اروپا در باره اقلیت‌های ملی" معتقد است که از جمله راه‌کارهای تحقق حق تعیین سرنوشت گروه‌ها و اقلیت‌های قومی عبارت است از تقویت اعمال مثبت (Positive actions)، حقوق مشارکتی (Participatory rights) و اعطای میزان قابل توجهی خودمختاری به آنها. کاسسه سپس به تشریح هر یک از راه‌کارها می‌پردازد و در تشریح مفهوم اعمال مثبت می‌گوید: "با توجه به اینکه اقلیت‌ها مجبور به تحمل نابرابری و تبعیض‌های زیادی بوده‌اند، دولت‌ها برای تسکین این نابرابری‌ها موظفند که عقب‌ماندگی آنها را در تمامی زمینه‌ها جبران کنند. حقوق مشارکتی عبارت است از حقوقی است که به اقلیت‌ها امکان و تضمین مشارکت در فرایند تصمیم‌گیری سیاسی می‌دهد. کاسسه نتیجه می‌گیرد که اگر اقلیت‌ها دارای تمرکز سرزمینی باشند و خواهان خودمختاری سرزمینی هستند، دولت‌ها موظفند که به آنها خودمختاری اعطا کنند" (Ibid:352-355). از سوی دیگر، جیمز کرافورد از حقوقدانان صاحب نام بین‌المللی نیز تاکید دارد که در حقوق بین‌الملل هیچ نوع شناسایی برای

جدایی طلبی یکجانبه صورت نگرفته است، گروه‌های قومی و اقلیت‌ها نمی‌توانند با استناد به حقوق بین‌الملل به طور یکجانبه خواستار جدایی شوند. حق تعیین سرنوشت در داخل یک دولت به معنی مشارکت گروهها و مردم در نظام سیاسی با احترام به تمامیت ارضی آن معنی می‌دهد. حتی اگر درخواست مستمر و قوی برای استقلال باشد، این تنها حق دولت مرکزی است که چگونه به این درخواست پاسخ دهد. به نظر کرافورد، در جامعه بین‌المللی از ۱۹۴۵ سابقه ندارد که پاره‌ای از سرزمین یک دولت مستقر و حاکم قصد جدایی داشته باشد و سازمان ملل بر آن صحنه گذاشته باشد (Crawford, 1997).

### دمکراسی و حق تعیین سرنوشت مردم (وجه درونی)

اسناد مبین اصل تعیین سرنوشت حاوی قرائن مبهمی در این ارتباط است. از یک سو، همان‌طوری که گفته شد، تعریف ارائه شده از اصل تعیین سرنوشت عام و کلی است و آن را شامل حال همه ملت‌ها، از جمله ملت‌های غیر مستعمره و دارای شخصیت حقوقی بین‌المللی نیز می‌گرداند. از سوی دیگر، اغلب اسناد و قطعنامه‌های موجود از مخاطره افکندن تمامیت ارضی و استقلال سیاسی کشورهای حاکمه موجود ممانعت به عمل می‌آورند (Van Der Vyver, 2000:11-20). به عنوان نمونه، "اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل راجع به روابط دوستانه" تصریح می‌کند اصل تعیین سرنوشت ملت‌ها نباید به عنوان بهانه‌ای برای تضعیف کلی یا جزئی تمامیت ارضی و وحدت سیاسی کشورهای حاکمه مستقلاً که خود را براساس تساوی حقوق و اصل تعیین سرنوشت ملت‌ها اداره می‌کنند و بنابراین همه ملت‌ها متعلق به آن سرزمین را بدون تمایز از حیث نژاد، عقیده و رنگ نمایندگی می‌کنند، مورد استناد قرار گیرد. در گذشته، خصوصاً در زمان تدوین میثاقین تعدادی از کشورهای در حال توسعه (مانند هند)، از حق تعیین سرنوشت تفسیر مضیق ارائه می‌کردند و آن را صرفاً محدود به استقلال کشورهای تحت استعمار محدود می‌کردند؛ ولی در مقابل این نظریه، بعضی دیگر از صاحب‌نظران با تکیه بر تفسیری موسع از اصل تعیین سرنوشت معتقدند که هر چند اصل تعیین سرنوشت در مسیری ضد استعماری تکامل یافته است، ولی آن اصلی عام است و شامل همه مردم، از جمله مردم دارای حاکمیت مستقل نیز می‌گردد. از جمله کسانی که از چنین نگرشی حمایت نموده‌اند، "آرچاگ" قاضی و رئیس سابق دیوان دادگستری بین‌المللی است. به اعتقاد وی، اصل تعیین سرنوشت ملت‌ها اصلی عام و دارای اطلاق است و همه ملت‌ها را در بر می‌گیرد و می‌تواند به عنوان معیار سنجش مشروعیت دولت‌های حاکم بر کشورها عمل نماید (سیفی، ۱۳۷۳:۲۵۸). بدین معنی که دولت حاکم بر یک کشور باید نماینده همه مردم آن بدون تبعیض از حیث نژاد، عقیده و رنگ باشد. تنها در چنین صورتی است که مداخله در امور



داخلی و حاکمه این کشور مغایر حقوق بین‌المللی است. در غیر این صورت، نمی‌توان اعمالی را که در حمایت بین‌المللی از اصل تعیین سرنوشت ملت‌ها و در مسیر اعمال آن در یک کشور خاص صورت می‌گیرد، مداخله غیرقانونی تلقی نمود (همان). همچنین ماده ۱ میثاق سیاسی و مدنی بسیاری از صاحب‌نظران را به این سمت هدایت کرد که نه تنها حق تعیین سرنوشت اساسی‌ترین حق در مجموعه حقوق بشر است، بلکه مبنایی است که اعمال صحیح سایر حقوق نیز به آن بستگی دارد. فقط در پرتو اعمال این حقوق و آزادی‌هاست که می‌توان گفت کل مردم از حق تعیین سرنوشت برخوردارند (اخوان خرازیان، ۱۳۸۶: ۱۲۵).

از این رو، مسیر دیگری که حق تعیین سرنوشت در آن جهت تغییر مفهومی می‌یابد، مجموعه تحولات ناظر بر جنبه داخلی حق تعیین سرنوشت و اداره امور جامعه است. منشور ملل متحد تنها حاوی اشارات کلی در مورد حق تعیین سرنوشت داخلی است و به‌جزئیات نپرداخته است. لیکن، تصریح قوی‌تری در این مورد در اسنادی که متعاقب منشور و بعضاً در اجرای اهداف منشور در زمینه حقوق بشر صورت گرفته‌اند، مشاهده می‌شود. بند ۳ ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر بیان می‌کند که: "اساس و منشأ حکومت اراده مردم است. این اراده باید به وسیله انتخاباتی ابراز گردد که از روی صداقت و به طور ادواری صورت پذیرد. انتخابات باید عمومی و با رعایت مساوات باشد و با رأی مخفی یا طریقه‌ای نظیر آن انجام گیرد که آزادی را تأمین نماید" (لوی: ۱۷۲). ملاحظه می‌شود که مبانی اصل مشارکت عمومی به صراحت در اعلامیه جهانی حقوق بشر با صراحت بیشتری بیان شده است. هرچند که اعلامیه جهانی حقوق بشر سندی الزام‌آور از نظر حقوق بین‌الملل نیست، بسیاری معتقدند که در پرتو تحولات بعدی، اصول مندرج در این اعلامیه شکل قواعد عرفی بین‌المللی را یافته‌اند (Harris, 1991: 610). گفتنی است که مفهومی مشابه بند ۳ ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر در ماده ۲۵ میثاق حقوق مدنی و سیاسی بیان گردیده و به نوبه خود علاوه بر ایجاد تعهدی الزام‌آور برای متعاهدین میثاق، رویه بین‌المللی را نیز از حیث تکامل اصل مشارکت عمومی تقویت نموده است. میثاق حقوق مدنی و سیاسی به عنوان معاهده‌ای که بیش از صد وسی کشور عضو هستند نه تنها از حیث ایجاد تعهد معاهده‌ای حائز اهمیت است بلکه از حیث شکل‌گیری رویه کشورها نیز می‌تواند راهگشا باشد. ماده ۲۵ میثاق مزبور تصریح می‌کند "همه شهروندان حق دارند آزادانه در اداره امور عمومی مستقیماً یا از طریق نمایندگان منتخب خود مشارکت نمایند. همه شهروندان حق دارند در انتخابات ادواری عمومی و واقعی با رأی مخفی شرکت جویند" (<http://www.tamilnation.org/humanrights/instruments/iccpr.htm>).

اصولی که مبین حق مشارکت عمومی هستند در دیگر کنوانسیون‌های منطقه‌ای و تخصصی حقوق بشر مورد پذیرش قرار گرفته است. از این دست ماده ۲۳ "کنوانسیون آمریکایی حقوق

بشر" قابل یادآوری است. از سوی دیگر عناصر تشکیل‌دهنده حق مشارکت عمومی در کنوانسیون‌های تخصصی حقوق بشر، نظیر کنوانسیون‌های تنظیمی توسط سازمان بین‌المللی کار، یا کنوانسیون ممنوعیت تبعیض نژادی مورد توجه و تصریح واقع شده است، به طوری که از مجموع این اسناد می‌تواند نتیجه‌گیری نمود که اصل مشارکت عمومی در کلیت آن مورد پذیرش بین‌المللی قرار گرفته است (Hannum, 1989: 105-118). البته، علی‌رغم شناسایی کلی حق مشارکت عمومی در اسناد و متون متعدد حقوق بین‌المللی حدود و ثغور دقیق این اصل و ضمانت اجرای آن هنوز در حاله‌ای از ابهام قرار دارد. به بیان دیگر عمده اسناد بین‌المللی در شکلی آرمانی از کشورها می‌خواهند که اقدامات لازم را در جهت تأمین اصل مشارکت عمومی به عمل آورند. لیکن، مشخص نیست که در صورت عدم رعایت این اصل توسط یک کشور خاص چه اقداماتی توسط جامعه بین‌المللی می‌تواند صورت گیرد. حق مشارکت عمومی از ارکان حق توسعه نیز شناخته شده است. قطعنامه ۱۹۸۶ مجمع عمومی تحت عنوان "اعلامیه راجع به حق توسعه" تصریح می‌کند: "برنامه‌های توسعه ملی باید براساس مشارکت آزاد و واقعی همه افراد جامعه صورت پذیرد. کشورها باید مشارکت‌همه جانبه را به عنوان رکن مهمی در تحقق بخشیدن به حقوق بشر تشویق نمایند" (UN Doc.A/41/53, 1986).

همچنین اعلامیه سازمان ملل به مناسبت پنجاهمین سال تأسیس آن در خصوص حق تعیین سرنوشت مقرر می‌دارد:

"حق تعیین سرنوشت مردم، وضعیت خاص مردمان مناطق تحت سلطه و استعمار بیگانگان و سایر اشکال اشغال خارجی را در نظر داشته و حق مردم در اتخاذ اقدامات مشروع در چارچوب منشور سازمان ملل برای تحقق حق برگشت ناپذیر تعیین سرنوشت را به رسمیت می‌شناسد. این اصل به معنی تشویق یا ارائه دستورالعمل برای تجزیه و خدشه‌دار کردن کلی یا جزئی تمامیت ارضی و وحدت سیاسی دولت‌های مستقل و حاکم نیست که تابع اصل تأمین حقوق برابر و حق تعیین سرنوشت مردم خود هستند و نمایندگی کل مردم سرزمین خود را بدون هیچ‌گونه تبعیضی دارا هستند" (UN Doc.A/50/49, 1995).

همچنین در بند ۱ ماده ۸ "اعلامیه حقوق و مسئولیت افراد، گروه‌ها و نهادهای جامعه در ترویج و حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی شناخته شده جهانی" که به مناسبت پنجاهمین سالگرد اعلامیه جهانی حقوق بشر به تصویب مجمع عمومی رسید تأکید گردید:

"هر کسی حق دارد بدور از هرگونه تبعیض و به گونه‌ای موثر، به طور فردی یا همراه با دیگران، در اداره امور کشور و در پیشبرد امور جامعه شرکت داشته باشد" (<http://www.humanrightsiran.com/FA/Page.aspx?id=5>).

هر چند اعلامیه مزبور به خودی خود یک سند الزام آور حقوقی نیست، اما شامل یک دسته اصول و حقوق مبتنی بر استانداردهای حقوق بشری است که در دیگر سند‌های بین‌المللی که از نظر حقوقی تعهدآور هستند آمده است. افزون بر آن، این اعلامیه با توافق عمومی مجمع عمومی تصویب شده و از این رو نمایانگر تعهد بسیار قوی حکومت‌ها در اجرای آن است. حکومت‌ها پذیرش این اعلامیه را به عنوان قوانین تعهدآور ملی روز به روز بیشتر مورد توجه قرار می‌دهند (همان).

در قضایای مختلف که در کمیته حقوق بشر سازمان ملل مطرح شده است، کمیته تصدیق کرده است که حق تعیین سرنوشت طبق ماده ۱، تفسیر سایر حقوق مورد حمایت میثاق را متأثر می‌کند. کمیته یادآوری می‌کند که همه مردم از حق تعیین سرنوشت برخوردارند. در حال حاضر، براساس آنچه که در نظام ملل متحد مورد قبول است، حق تعیین سرنوشت داخلی، لازمه اعمال سایر حقوق و آزادی‌های اساسی فرد است. این حق به معنای آن است که مردم در یک کشور مستقل حاکمه آزادانه قانون‌گذاران و رهبران سیاسی‌شان را فارغ و آزاد از هرگونه دخالت و نفوذ مقامات داخلی، انتخاب کنند. حق تعیین سرنوشت پیش شرط اعمال سایر حقوق مندرج در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است و در عین حال، بهترین تجلی کل حقوق است که در این میثاق آمده است (اخوان خرازیان، ۱۳۸۶: ۱۲۷). در واقع حق تعیین سرنوشت داخلی، مردم و همه دولت‌ها را محق می‌سازد که در فرایند دموکراتیک اداره امور دولت‌هایشان مشارکت "آزاد، منصفانه و برابر و علنی و آشکار" داشته باشند. بنابراین اگر بخواهیم جمع‌بندی کنیم، باید بگوئیم که حق تعیین سرنوشت داخلی بر مبنای دو عنصر "هویت" و "دموکراسی" استوار است و نه استقلال؛ پس از اعمال حق تعیین سرنوشت خارجی و کسب استقلال، "همه مردم" و همه بخش‌های مردم محققند که هویتشان شناسایی شود و در بیان خواست سیاسی‌شان در دولت آزاد باشند (همان).

کنفرانس جهانی وین (۱۹۹۳) با تصویب "اعلامیه و برنامه عمل وین"، به صورت اجماع جهانی و با حضور نمایندگان ۱۷۱ کشور و تعداد زیادی از نمایندگان سازمان‌های غیردولتی، گام بلندی در شناساندن ارتباط تنگاتنگ، توسعه، حقوق بشر و دموکراسی برداشت. اعلامیه وین با اشاره به اینکه حمایت و ترویج حقوق بشر "اولین مسئولیت حکومت‌هاست، دموکراسی را به عنوان قسمتی از حقوق بشر به رسمیت شناخت" و در نتیجه موجب تقویت جریان گسترش دموکراسی و حکومت قانون شد. اعلامیه وین همچنین اتکای متقابل بین دموکراسی، توسعه و حقوق بشر را مورد تاکید قرار داد (<http://www.unhch.ch/html/ch/html/wchr.htm>)

نکته بسیار مهم در باب حق تعیین سرنوشت و دموکراسی، رویه دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی اعم از دولتی و غیردولتی است. امروزه عضویت در برخی از سازمان‌های مهم بین‌المللی مانند اتحادیه اروپا و ناتو مشروط به رعایت دموکراسی است. یکی از کار ویژه‌های اکثر سازمان‌های بین‌المللی خصوصاً سازمان ملل، تعریف استانداردهای مدیریت دموکراتیک و حسن اجرای انتخابات دموکراتیک در کشورهای در حال گذار است. این نشان می‌دهد که حداقل برگزاری انتخابات آزاد تبدیل به قاعده عرفی بین‌المللی شده است. به گفته پطروس گالی، دبیر کل اسبق سازمان ملل، وجود انبوهی از رویه‌ها، اصول، فنون و سوابق مربوط به دموکراسی در بسیاری از سازمان‌های بین‌المللی نشان می‌دهد که حقی بنام دموکراسی واقعیت عینی دارد. همچنین کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در سال ۱۹۹۹ به اتفاق آراء قطعنامه "حق دموکراسی" را تصویب کرد و این دلیل دیگر بر وجود قاعده عرفی "حق دموکراسی" است. برخی از حقوق‌دانان نیز معتقدند که "حق دموکراسی" تبدیل به یکی از اصول حقوق بین‌الملل شده است (Wouters and others, 2004:15).

### نتیجه

تحول مفهومی حق تعیین سرنوشت در حقوق بین‌الملل در سه بستر تاریخی قابل طرح است. در ابتدا، هدف این ایده مشروعیت دادن به تجزیه امپراتوری‌های شکست خورده در جنگ جهانی اول بود. ولی بعد از جنگ جهانی دوم، حق تعیین سرنوشت بیشتر به معنی حاکمیت یافتن سرزمین‌های تحت استعمار و انقیاد بیگانگان تغییر مفهومی پیدا کرد. از دهه ۱۹۷۰، حق تعیین سرنوشت به مفهوم حاکمیت دموکراسی و تضمین حقوق اقلیت‌ها جهت‌گیری داشته است. حقوق بین‌الملل ضمن محترم دانستن اصولی چون حق حاکمیت دولت‌ها، اصل تمامیت سرزمینی و اصل عدم مداخله، راه‌حلی که از یک سو تمامیت ارضی کشورها را تضمین نماید و از سوی دیگر منافع و خواست‌های گروه‌های ملی و اقلیت‌های قومی و فرقه‌ای را مدنظر قرار دهد، در وهله اول برقراری نظام‌های دموکراتیک و در شرایط خاص نیز، اعطای خودمختاری به اقلیت‌ها تشخیص داده است. با این وصف، گرچه نهاد خودمختاری به‌عنوان یکی از شیوه‌های حفظ هویت اقلیت و حل و فصل درگیری قومی بسیار راه‌گشا است و در مورد تعدادی از کشورها عینیت یافته است، اما حقوق بین‌الملل اتخاذ سیستم‌های فوق‌الذکر را به‌عنوان یک قاعده الزام‌آور برای کشورها نپذیرفته است و تنها به آن به‌عنوان یکی از راه‌های تحقق حق تعیین سرنوشت تلقی کرده است. حقوق بین‌الملل ضمن مردود دانستن معادل انگاری تجزیه‌طلبی با حق تعیین سرنوشت، حتی در شناسایی دولت‌های تجزیه شده یوگسلاوی و شوروی سابق از لفظ فروپاشی یا انحلال استفاده کرده است نه

تجزیه‌طلبی. جامعه بین‌الملل بیم دارد که شناسایی حق جدایی منجر به هم ریختن نظم بین‌المللی و بروز آشوب و هرج و مرج گردد. در حقوق بین‌الملل هیچ نوع شناسایی برای جدایی‌طلبی یکجانبه صورت نگرفته است، گروه‌های قومی و اقلیت‌ها نمی‌توانند با استناد به حقوق بین‌الملل به طور یکجانبه خواستار جدایی شوند. حق تعیین سرنوشت در داخل یک دولت به معنی مشارکت گروه‌ها و مردم در نظام سیاسی با احترام به تمامیت ارضی آن معنی می‌دهد. حتی اگر درخواست مستمر و قوی برای استقلال باشد، این تنها حق دولت مرکزی است که چگونه به این درخواست پاسخ دهد. در جامعه بین‌المللی از ۱۹۴۵ سابقه ندارد که پاره‌ای از سرزمین یک دولت مستقر و حاکم قصد جدایی داشته باشد و سازمان ملل بر آن صحنه گذاشته باشد.

حق تعیین سرنوشت به‌خصوص از زمان تدوین و لازم‌الاجرا شدن میثاقین، به عنوان حق مردم برای تعیین نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که در چارچوب آن زندگی می‌کنند، بسط مفهومی پیدا کرد. پایان جنگ سرد، همان‌طور که بسیاری از اصول حقوق بین‌الملل را تحت تاثیر تحولات جدید و بی‌سابقه‌ای قرار داد، بر اصل تعیین سرنوشت نیز تاثیری چشمگیر داشت. توجه روزافزون به مسئله دموکراسی، ارزش‌های حکومت دموکراتیک و حقوق بشر از یک سو و حقوق اقلیت‌ها از سوی دیگر، دامنه مفهومی این اصل را غنی کرد و به آن استحکام بخشید. اکنون که استعمار موضوعیت ندارد حق تعیین سرنوشت با حقوق بشر و دموکراسی ارتباط نزدیکی برقرار کرده است، به طوری که در ادبیات حقوق بین‌الملل در هزاره سوم از حقی بنام دموکراسی یاد می‌شود که همان حق تعیین سرنوشت در قرائت مدرن آن است.

## منابع و مأخذ

### الف- فارسی

۱. اخوان خرازیان، مهناز (۱۳۸۶)، "تحول حق تعیین سرنوشت در چارچوب ملل متحد"، مجله حقوقی، ش ۳۶.
۲. امیدی، علی (۱۳۸۰)، خودمختاری و مدیریت مناقشات سیاسی جوامع دارای اقلیت قومی، رساله دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه تهران: دانشکده حقوق..
۳. جونز، والتر (۱۳۷۳)، منطق روابط بین‌الملل، ترجمه داوود حیدری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۴. رحیمی، مصطفی (۱۳۴۷)، قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی، تهران: ابن‌سینا.
۵. سیفی، سید جمال (۱۳۷۳)، "تحولات مفهوم حاکمیت دولت‌ها در پرتو اصل تعیین سرنوشت"، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۱۵.
۶. کلیبیار، کلود آلبر (۱۳۶۸)، نهادهای روابط بین‌الملل، ترجمه هدایت‌الله فلسفی، تهران: نشر نو.
۷. لوین، لیا (۱۳۷۷)، پرسش و پاسخ درباره حقوق بشر، ترجمه محمد جعفر پوینده، تهران: نشر قطره.

## ب- خارجی

- 1- Brown, Michael, ed.(1993), **Ethnic Conflict and International Security** ,Princeton: Princeton University Press.
- 2- Capotorti,Francesco(1985), "Minorities", in Rudolf Bernhardt, ed., **Encyclopedia of Public International Law**, vol. 8 .
- 3- Cassese,Antonio(1995), **Self -Determination of Peoples; A Legal Appraisal** ,Cambridge: Cambridge University press.
- 4- Crawford, James (1997), "State Practice and International Law in Relation to Unilateral Secession", From: <http://www.tamilnation.org/selfdetermination/97crawford.htm>
- 5- "Draft Declaration on the Rights of the Indigenous People"(1994), From: [http://www.unhchr.ch/huridocda/huridoca.nsf/\(Symbol\)/E.CN.4.SUB.2.RES.1994.45.En](http://www.unhchr.ch/huridocda/huridoca.nsf/(Symbol)/E.CN.4.SUB.2.RES.1994.45.En)
- 6- Drew,Catriona (1999), "The East Timor Popular Consultation: Self-Determination Denied", From: <http://www.tamilnation.org/selfdetermination/countrystudies/99easttimor.htm>
- 7- "Declaration on the Granting of Independence to Colonial Territories and Peoples". G.A.RES. 1514 ,From: [http://www.tamilnation.org/selfdetermination/instruments/60\\_1514\\_GA\\_resolution.htm](http://www.tamilnation.org/selfdetermination/instruments/60_1514_GA_resolution.htm)
- 8- "Declaration on Principles of International law Concerning Friendly Relations and Cooperation among States in Accordance with the Charter of the United Nations", G. A. Res. 2625 (XXV) (24 October 1970),From: [http://www.tamilnation.org/selfdetermination/instruments/70\\_2625\\_GAResolution.htm](http://www.tamilnation.org/selfdetermination/instruments/70_2625_GAResolution.htm)
- 9- "Declaration on the Right to Development", G. A. Res. 41/128, Annex, 41 UN G. A. O. R.,Supp. (No. 53) **UN Doc. A/41/53** (1986) and 8 (2).
- 10- "Declaration on the Occasion of the Fiftieth Anniversary of the United Nations",G.A.Res.50/6,U.N. GAOR,50<sup>th</sup> Sess. Supp.No.49.at 13,**UN Doc.A/50/49**(1995).
- 11- Fact Sheet No.18 (Rev.1), "Minority Rights",From: <http://www.unhchr.ch/html/menu6/2/fs18.htm>
- 12- Fukuyama,F.(1992), **The End of History and the Last Man**, New York, Free Press
- 13- Hannum, Hurst (1996),"The Right to Autonomy: Chimera or Solution?" , in Kumra Rupsinghe and Valery A.Tishkov, 'ed., **Ethnicity and Power in the Contemporary World** , New York: The UN University press.
- 14- Hannum, Hurst(1989), **Autonomy, Sovereignty, and Self-Determination**, Pennsylvania: University of Pennsylvania Press.
- 15- Harris, D. J.(1991),**Cases and Materials on International law** ,London: Sweet and Maxwell, 1991.
- 16- **ICJ Reports**, 1995.
- 17- **Internation Legal Materials 31** (1992).
- 18- **International Legal Materials 28** (1989).
- 19- **International Legal Materials 31** (1994).
- 20- **ICJ Reports**,2004.
- 21- Lapidoth, R.(1995), **Autonomy**,Oxford: Oxford University press.
- 22- Michael C. and Onno Seroo, Future of Self-Determination, from <http://www.tamilnation.org/selfdetermination/98unesco.htm>
- 23- Report by Jose R.Martinez Cobo, Rapporteur, "Study of the Problem of Discrimination against Indigenous Populations", **UN Doc. E/CN.4/Sub.2/ 1986/7**, Add. 1-4, 1986.
- 24- "Right of Peoples to Self-Determination" - Report of Secretary-General, A/53/280(1998),From: <http://www.tamilnation.org/selfdetermination/instruments/980819secretarygeneralreport.htm>
- 25-"Report of International committee of Jurists Entrusted by the Council of the League of Nations with the task of giving an Advisory Opinion upon legal Aspects of Aaland Islands Questions", League of Nations O. G. Supp.3 ,at 5(1920).
- 26- Sambanis, Nicholas (July 2000), "Partition as a Solution to Ethnic War", **World Politics**, No.4.
- 27- **United Nations Treaty Series**(1967).  
"Western Sahara Case", Advisory Opinion, **ICJ Rep.**, 1975.

- 28-“The Legal Consequences for States of the Continued Presence of South Africa in Namibia (South West Africa) Notwithstanding Security Council Resolution 276 (1970)”, Advisory Opinion, **ICJ Rep.**, 1971.
- 29- **The Economist**, 14 November 1992.
- 30- Thornberry, Patrick(1991), **International Law and The Rights of Minorities** ,Oxford: Clarendon.
- 31- UN General Assembly Resolution 2649 (XXV) (1970) ,From:  
[http://www.tamilnation.org/selfdetermination/instruments/70\\_2649\\_GA\\_Resolution.htm](http://www.tamilnation.org/selfdetermination/instruments/70_2649_GA_Resolution.htm)
- 32- United Nations, “Study by the Secretary-General on Popular Participation in its Various forms as an Important factor in Development and in the full Realization of Human Rights”,**UN DOC.** E/CN. 4/1985/10 (1984).
- 33- Security Council Resolution 1244(1999),from:  
<http://www.un.int/usa/sres1244.htm>
- 34- **UN Doc.** E/CN.4/ 1992/42, 25 Nov. 1991, 12.
- 35- Van Der Vyver,Johan D.( Fall 2000), “Self-Determination of the Peoples of Quebec under International Law”,**Journal of International Law and Policy**, Vol. 10.
- 36- Working Group on Indigenous Populations, 1994, Draft Declaration on the Rights of the Indigenous Peoples ,From:  
[http://www.unhchr.ch/huridocda/huridoca.nsf/\(Symbol\)/E.CN.4.SUB.2.RES.1994.45.En](http://www.unhchr.ch/huridocda/huridoca.nsf/(Symbol)/E.CN.4.SUB.2.RES.1994.45.En)
- 37- Wouters,Jan and Others(2004), “Democracy and International Law”, From:  
<http://www.law.kuleuven.ac.be/iir/nl/wp/WP/WPLirg5.pdf>

Archive of SID